

مرحوم شیخ احمد مجددالاسلام کرمانی  
قل از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (چاپ نشده)

## مناصب و القاب

در اواخر دوره ناصرالدین شاه کار مالیه ایران بجائی رسید که هیچ شهری اضافه محل و باصطلاح مستوفیها باقی تحت محل نداشت و شاه مرحوم برای پوشانیدن کسر جمع مجبور شد که بوسائلی فوق العاده متوسل شود و چون وسیله موقتی اختیار نمود که علی الظاهر بار خودش را بار نمود اما در باطن برخرابی مالیه ایران افزود:

اول آنکه مساعد حواله داد. یعنی قرار داد يك قسط از مالیات را حکام ولایات قبل از تجدید سال از مردم مطالبه نمایند و در واقع سال نورا و صله سال کهنه کرد و چون از اینراه هم چندان تفاوتی حاصل نشد وسیله دیگر انتخاب نمود و تاچندی هم با آن گذرانید یعنی مناصب و القاب را در معرض فروش و حراج در آوردند، هر کس هر منصبی استدعا کرد در مقابل مبلغ معینی باو دادند. مثلا درجات نظامی از قبیل: سلطانی. یاوری. سرهنگی. سرتیپی. امیر پنجهی. امیر تومانی. سرداری. سالاری. امیرنویانی باندازه ای فروخته شد که عده صاحبان مناصب دوسه مقابل افراد نظامی شد. در اوائل امر حتما برای انجام این معامله با کمال عجله حاضر شدند و پول دادند تا صاحب منصب خارج از فوج یعنی سرهنگ و سرتیپ و امیر پنجه و امیر تومان افتخاری بدون ابواب جمعی شدند تا وقتیکه عده آنها بقدری زیاد شد که دیگر کسی پیرامون این معامله نرفت بلکه از بس هر بی سرو پائی صاحب منصب شد دیگر شان و شرفی برای این مناصب باقی نماند، حتی زرگر و معمار و کلاه دوز و نجار هم بی نصیب از منصب نماندند.

بعد از آنکه این متاع بکلی فاسد شد و از رونق افتاد شروع بفروش القاب افتخاری کردند و باختلاف لغات قیمتی برای صحت فرامین بعنوان تقدیمی معین کردند و از هر ماده چندین لفظ مشتق شد بطوریکه قاموس و منتهی الارب هم از تعداد آنها عاجز شدند مثلا ماده نصرت از حیث اشتقاق لفظی و مضاف الیه قریب پانصد لقب شد که برای نمونه به بعضی از آنها اشاره مینماییم: نصرة الدوله. نصرة السلطنه. نصرة الملك. نصرة السلطان. نصرة خاقان. نصرة لشکر. نصرة نظام. نصرة حضور. نصرة خلوت. نصرة دفتر. نصرة الممالك. اسم فاعل آن هم که ناصر باشد بهیئت قسم: ناصر الدوله. ناصر السلطنه. ناصر الملك. ناصر الممالك. ناصر السلطان. ناصر خاقان. ناصر نظام. ناصر لشکر. ناصر حضور. ناصر دفتر. ناصر الوزاره. صیغه فعل آنرا هم مهمل نگذاشتند و بر همین قیاس: نصیر الدوله. نصیر السلطنه. نصیر الملك. نصیر السلطان. نصیر نظام. نصیر دفتر. نصیر خلوت. نصیر حضور. نصیر الممالك. نصیر لشکر. نصیر خاقان. بعد که از ثلاثی مجرد آن فارغ شدند آنرا بیاب افتعال بردند و از او هم چندین لغت مشتق شد: منتصر الدوله الی آخر. انتصار الدوله الی آخر. و همچنین لغت امانت از

امین الدوله گرفته الی امین دواب . بعد بیاب افتعالش بردند : مؤتمن الدوله . مؤتمن - الممالک . مؤتمن السلطنه الی آخر باضافات مختلفه استعمال شد . لغت اعانت هم تقریباً مثل امانت : معین الدوله الی آخر . ولی تفاوتی که دارد درمزید فیه است نه در ثلاثی مجرد . نمیدانم بچه ملاحظه این لغت از باب افتعال قهر کرده و بیاب استفعال پناه برده که مستعین الدوله و مستعان السلطنه و امثال آنها استعمال شد .

بعد از آنکه تمام کتاب قاموس را گشتند و پدرو مشتقات را در آوردند شروع بجوامد نمودند و رفته رفته قید ترکیب لفظی را هم زدند و عربی را بافارسی و فارسی را با عربی ترکیب نمودند مثل : هژبر السلطنه . بهادر الدوله . حسام دفتر . سیف لشکر . ضرغام دفتر . ضرغام لشکر . باری از جوامد و اعلام هم طرفی برنستند ناچار با آسمان رفتند و دست بفلکیات زدند : شمس الدوله . کوب السلطنه . اختر الدوله . نجم الدوله . نجم الممالک . مهر الدوله . مهر السلطنه و امثال آنها و چون دیدند از مهر و سپهر و کلسیه فلکیات هم بارشان بار نشد شروع بتشریح بدن انسان نمودند و هر عضو را بچندین مضاف الیه استعمال نمودند : عین الدوله و عین الملک الی آخر ، عضد الدوله . عضد السلطنه الی آخر - ساعد الدوله . ساعد السلطنه . ساعد الملک الی آخر اقسامه . فؤاد الملک الی آخر اقسامه . لسان الدوله . لسان السلطنه . لسان الملک الی آخر - و آنچه ما از القاب نگاشتیم تقریباً یکی از هزار و اندکی از بسیار مواد مشتقه و جامده بود که من باب نمونه نوشتیم و الا اگر میخواستیم تمام مصادر و اعلام و مشتقات را با اقسام اضافات آنها بشماریم اقلاصدهزار کلمه میشد که تمام آنها فعلاً از القاب متداوله و امتیازات مستعمله در این مملکت است مثل ماده حشمت که ثلاثی مجرد و باب افتعال آن و هکذا عصمت با باب افتعال آن که اعتصام باشد و حساب که بدو باب از ثلاثی مزید فیه مسافرت نموده که یکی مفاعله است و دیگری افتعال - محاسب و احتساب . جلال که بیاب تفعیل رفته و مجلل شده و خیر که هم بیاب افتعال رفته و هم بیاب افعال : مخبر الدوله . اخبار الدوله . کرم که هم بیاب افتعال رفته و هم بیاب تفعیل و هکذا در جوامد از قبیل سراج . مفتاح . مصباح . مشکوٰه . نور . جلاء . ذکا . ریحان . هوا . شیر . صفا . شمشیر . نیزه . نیر . .... که حقیقه تعداد آنها محتاج است بچندین مجلد کتاب بسیار ضخیم و خارج از استطاعت ما است .

ولی از این رهگذر دولت علیه را چندان گشایشی حاصل نشد چرا که راه تقلب در آن باز و دست متقلبین دراز شد .

اولاً بسیاری از این القاب را مجاناً استدعا کردند و بشفاعت وزراء و خانها و شاهزادگان به مختصر تعارفی گذرانیدند .

ثانیاً رندان بنا کردند بفرمان ساختن و چون فرمان لقب محتاج به ثبت و ضبط نبود هر کس هم میتواند صبحه همایونی را بعد از دوسه روز مشق کردن بسازد و بعلاوه از صبحه فرمان لقب فقط محتاج است به مهر صدراعظم ، و اتابک مقتول اگر روزی هزار فرمان لقب هم حضورش میبردند مهر میکرد نه اینکه خودش بخواند بلسکه عادت او این بود که مهرش را میانداخت نزد منشیهای حضورش که اینگونه کاغذ هارا بضیمه جواب عرائض و مراسلات و ولایات که بسلیقه خودشان مینوشتند مهر کنند و منشیها هم

میدانستند اتابک در مهر کردن فرمان لقب نه امتناهی دارد و نه هرگز اعتنائی که چیزی مطالبه کند، این بود که هر چه ملفوفه یا فرمان لقب با آنها میدادند بدون تردید مهر میکردند و به مختصر تقدیمی که صاحب آن لقب یا واسطه صدور فرمان میداد قناعت میکردند و آنها هم فرامین را بعد از آنکه بمهر اتابک میرسید میکردند که ببرند بصحبه همایونی برسانند و صحبه همایونی هم بدون تقدیم ممکن نبود لهذا شروع کردند بساختن صحبه و کسانی که فرامین معمولاً ایران را دیده اند میدانند ما چه میگوئیم و چگونه بسهولت ممکن است صحبه را بسازند چرا که غیر از يك خط کج و عوج کشیدن زحمتی دیگر ندارد نه ثبت مخصوصی برای صحبه پادشاهی است نه علامت خاصی و بعد از صحبه غیر از مهر پادشاهی دیگر معطلی ندارد و مهر پادشاه هم در نزد شخص مخصوصی است که رسومی معین دارد که در القاب به مختصر مبلغی امر قطع میشود اما در باب حقوق و مواجب و یا فروش خالصجات از قرار تومانی یکقران و پانزده شاهی رسوم مهر کردن فرامین را مهر دار میگیرد و در سال مبلغی بابت اجاره مهر سلطنتی بدولت میپردازد.

نائباً آنکه چون القاب واجبی گرفت و زیاد شد و طالبین القاب دیدند حدوسد مخصوصی در اینکار نیست لهذا خواستند که بدون تحمل مخارج فرمان نویسی صاحب لقب شوند. بنابراین وسائلی مخصوص اختراع نمودند که آنها را بمقصد میرسانند مثلاً از کرمان فلان آخوند نکره عریضه ای بصدر اعظم مینوشت و در آخر کاغذ امضاء میکرد سلطان العلماء، و يك مهری هم با دو قران تمام میکرد و سرپاکت را با آن مهری که بیمل خودش حک کرده بود مهر مینمود و پاکت را به پستخانه میداد. بعد از چند هفته جوابی از صدر اعظم میرسید که جوابش را نوشته بود. کرمان جناب سلطان العلماء ملاحظه نماید. همین پاکت سلطان العلامی آن آخوند را نزد همگان مدلل میساخت.

وسیله دیگر آنکه اشخاصیکه در تهران آشنائی داشتند خواهش میکردند که سفارشی از صدر اعظم خطاب بحاکم محل درباره آنها صادر نماید، آن شخص هم از یکی از منشیان صدارت خواهش میکرد که سفارشنامه ای باین مضمون درباره مجد العلماء یا امین الاسلام یا معین الشریعه یزد یا کرمان یا شیراز و... بحاکم آنها صادر کند، او هم در نهایت سادگی مینوشت که: جناب مستطاب اجل اکرم فلان الملك، با سرکار اشرف ارفع والا شاهزاده فلان الدوله. جناب آقای امین الشریعه از بستگان مخصوص اینجناب است و رعایت احوال او را همه وقت لازم میدانم لهذا از جناب اجل یا حضرت والا خواهش دارم که در مقاصد مشروعه ایشان کمال بذل جهد را مراعات فرمایید مزید امتنان اینجناب است و این پاکت را واسطه نزد شخص لقب خواه میفرستاد و او هم بموض اینکجه مستقیماً بحضور حکومت ببرد در نزد خود نگاهداشته بتمام آشنایان خود نشان میداد. و آن لقب را مسلم بخود می پنداشت. شاید زیاده از پنجاه لقب بهمین وسیله خود بنده برای دوستانم صادر کرده باشم که یادگار آنها در کرمان امین الشریعه، معین الشریعه، امین الاسلام، نظام الشریعه، قوام الاسلام، مؤید الاسلام، شریعتمدار و غیره موجود هستند.

چهارم بعد از آنکه کار لقب باین افتضاحات منجر شد واحدی در مقام تحقیق و

تفتیش بر نیامد که مصدر و مأخذ القاب را معلوم نماید و مردم دانستند که امر لقب در دولت مثل امر مستحبات در شریعت است که مورد مسامحه و عدم اعتناء و مسؤلیت واقع شده لهذا بدون اینکه بیکدیگر از آن وسایل متوسل شوند رجوع بدکان حکماکی کردند و هر لقبی را که خودشان برای خود انتخاب نمودند بچهار پنج قران خریدند یعنی دستور العمل می دادند مهری بفلان عنوان برای آنها حکماکی کند و بعد از آنکه مهر حاضر میشد آن را در مراسلات و قبوض و بروات خود بکار میبردند و همان استعمال مهر کفایت میگرد که صاحب آن مهر، بآن لقب ملقب شناخته شود و احدی از او نمیبرد که شمارا کی لقب داده چنانکه متجاوز از دو بیست نفر را خود بنده مستقیماً لقب داده ام و اغلب امروز بهمان القاب معروف هستند. بهمین جهت کار لقب در ایران بجائی رسید که تقریباً یک عشر از مردم ایران رجالات و نساء، صغیراً و کبیراً صاحب القاب شدند و بسیاری از القاب مکرر شد سوای چند لقب بزرگ که از قدیم مقرر شده از قبیل: ظل السلطان، نایب السلطنه، امین الدوله، فرمانفرما، نظام السلطنه، نظام الملک و امثال آنها. مابقی در هر شهری بعینه مثل پایتخت بشکرار رواج گرفت و نه تنها القاب دولتی در شهرها مکرر شد بلکه القابیکه مضاف الیه آنها اسلام و شریعت و علماء و واعظین و تجار و حکماء و امثال آنها بود مثل: امین العلماء، امین الشریعه امین الاسلام، امین التجار، معاون الشریعه، معاون الواعظین، معاون الاطباء، تمام اینها در هر شهری یکدسته پیدا شد که ربطی بشهرهای دیگر نداشت.

اما در پایتخت ملاحظه از تعدد و تکرار نشد بعبارة آخری در هر شهری معاون التجار و امین الشریعه یا مجمل السلطان یا شجاع نظام یک نفر بیشتر نیست ولی در طهران در هر محله اقلاده نفر دارای یک لقب هستند چنانکه خود بنده در طهران هفت نفر بدیع السلطان و شش نفر مصدق الممالک و چهار نفر رفیع السلطان و پنج نفر سالار امجد و پنج نفر امین التجار و سه نفر هم لقب خودم مجد الاسلام و سه نفر بدیع الممالک و چهار نفر علاء الملک و شش نفر اشرف الواعظین و یازده نفر معاون التجار و دوازده نفر ادیب الحکماء و هفت نفر ادیب السلطنه و هشت نفر صدر الاشراف میشناسم، و در دفتر مشترکین روزنامه ندای وطن اسامی آنها برای تمیز القاب مفصلاً ثبت است. چه بسا تلگرافات و مراسلات و ولایات را اشتباهاً بغیر صاحب اصلی او میدهند چنانکه مکرراً با کتبهای بنده را به مجد الاسلام محرز امام جمعه یا مجد الاسلام ارومیه ای یا مجد الاسلام قزوینی داده اند یا مال آنها را نزد بنده آورده اند و معلوم است که چه مفاسد غیر منتظره و ناگوار بر این تعدد و تکرار مترتب میشود. احدی در مقام رفع این آثار ناهنجار نیست و حال آنکه علاجش خیلی آسان است زیرا بسیاری از مواد مشتقه هست که هنوز استعمال نشده و ممکن است از آن صیغ القابیی ترتیب بدهند و واقعاً بسیار جای تعجب است که آقایان آن صیغ را بکلی فراموش کرده اند مثلاً ناصر الدوله، اسم مفعول آنرا هم بیکار نگذاشته اند. منصور الدوله و منصور السلطنه و منصور الملک و در داریم اما فاتح الدوله اسم مفعول ابدأ ندارد و مفتوح السلطنه و مفتوح السلطان نداریم برعکس منشور السلطنه و منشور الملک است اما فاعلش فراموش شده و ناشر السلطنه و ناشر الملک ابدأ استعمال نکرده اند. قوام الملک، قوام الدوله، قوام السلطنه و غیره من الاقسام

داریم ، قویم الدوله . قویم السلطنه . قویم الممالک هم هست اما اسم فاعلش را متروک گذاشته اند . قائم الدوله و قائم السلطنه و امثال آن هنوز استعمال نشده ، چنانکه از اغلب لغات افضل تفضیل باضافات مختلفه استعمال کرده اند مثل اکرم الدوله ، اعظم السلطنه ، اشجع الملك . افضل الملك ، احسن الدوله و غیره اما از بعض دیگر هنوز افضل تفضیل استعمال نکرده اند مثل افتح الدوله . افهم السلطان . سردار قوم . اکمل الدوله . اکبر الممالک و و و و حال آنکه در معنی تفاوتی با سایر لغات ندارند و بعلاوه در القاب ملاحظه معنی ترکیبی ابدأ نمیشود و الا اشرف السلطان و اعظم السلطنه و مشار السلطنه و ارفع السلطانت بکسی لقب نمیدادند چرا که معقول نیست که کسی اشرف از سلطان و اعظم از سلطنت و ارفع از دولت باشد و بسیاری از القاب بکلی معنی ندارد مثل مشیر الدوله و مشار الدوله که مقصود صاحب لقب این است که طرف مشورت دولت باشد و حال آنکه مشیر و مشار از باب افعال است که مصدرش اشاره است و اشاره کننده دولت یا اشاره شونده معنی ندارد باز مشاور الدوله بآن معنی زیاد تر مناسبت دارد و مستشار الدوله و مستشار الملك بر حسب معنی لغوی مطلقاً تناسبی با اراده صاحب القاب ندارد چرا که معنی ظاهری لغوی طلب اشاره کننده دولت و مشیر طلب اشاره شونده است و نمیدانم کدام اشاره را از دولت مطالبه کرده اند در حالتیکه خودشان قابل هیچ قسم اشاره حسیه نیستند و همان معنی را که منشور الدوله دارند اشر الدوله هم میتواند داشته باشد بلکه پراکنده کننده دولت مناسبتش زیاد تر است تا پراکنده شده دولت ، و هکذا مطاع الدوله در مقام تجلیل بهتر است از مطیع الدوله و اطاعت کننده از دولت خیلی اهمیت دارد . نگارنده یک وقتی که فراغی و دماغی داشتم قریب هشت هزار کلمه از لغات مشتقه و کلمات جامده که قابل اخذ القاب می باشد جمع آوری نموده خیال داشتم اعلانی منتشر کنم که هر کس لقبی تازه و دست نخورده میخواهد بمن رجوع نماید برای هر لقب هم یکتومان حق الزحمه معین نمایم اما چون مشتریان لقب را خیلی متقلب میشناختم ترسیدم که بیایند و فهرست القاب را بعنوان امتحان و اختیار ملاحظه کنند و ظاهر به بنده بگویند هیچکدام را نپسندیدیم ولی ضمانت مدادی را از حفظ کرده بروند نزد حکاک باشی و فرمان آنرا با پنج قران صادر کنند چنانکه یکی از آشنایان لقبی خواست و شرط کرد اگر پسندش شود ده تومان بمن بدهد و من کلمه مجاهد را با نشان دادم علی الظاهر اظهار کراهت کرد ولی بعد از یک هفته زحمه ای از او دیدم که مهرش مجاهد السلطنه بود و بعد از دو ماه قریب دو یست لقب از این کلمه منتشر گردید .

مجملاً خیلی معذرت میخواهم که این مبحث مضحک برای تفریح خوانندگان طولانی شد و الا اگر ملاحظه اختصار کتاب را نداشتم اقلاً پنجاه هزار بیت در این مقام مینگاشتم تا خوانندگان بایه حماقت و درجه جهالت صاحبان القاب را بشناسند و بدانند که این ملت جاهل تاچه درجه معتقد و مقید بعالم الفاظ هستند و دل خودشان را بیچه مزخرفاتی خوش کرده اند . شاید یک وقتی موفق شدم قاموسی در فهرست القاب متداوله در این مملکت ترتیب بدهم تا یاد کار حماقت مردم این زمان و مایه عبرت آیندگان گردد . عجالة باختصار میکوشیم و بر

میگردیم باصل مقصود که عمده باعث ایجاد القاب ابتداء تحصیل منافع برای دولت بود شاید کسر بودجه را جبران کنند . چنانکه شنیدیم شاه مرحوم خزینه‌ای در اندرون تشکیل داده بود و هر ماهه تقدیمی که برای امضای فرامین مناصب و القاب جمع میشد در آن خزانه میگذاشت و اسم آنرا **خزینه الحکماء** نهاده بود ولی بزودی معلوم شد که از این ممر چندان دخلی عاید دولت نمیشود و جهتش راهم اشاره کردیم . بلی باید انصاف داد بآنکه بازار حراج القاب در دوره ناصرالدین شاه افتتاح شد اما مثل دوره مظفرالدین شاه رواج نگرفت زیرا ناصرالدین شاه هر چند در دادن القاب مختلفه لفظیه مسامحه میکرد اما در حفظ درجات نظامی کمال ملاحظه را داشت اما در دوره مظفرالدین شاه درجات نظامی هم ضمیمه سایر القاب افتخاری شد ، مثلاً ناصرالدین شاه در پنجاه سال سلطنت لقب یا مقام سرداری را به پنحش نفر زیادتر نداد اما در دوره مظفرالدین شاه تعداد سردار بچند هزار رسید و در این اواخر بقدری زیاد شد که دیگر کسی میل نداشت سردار خوانده شود و سردارهای محترم استدعای تغییر منصب و لقب نمودند بعضی از آنها امیر نویان شدند و دیگران که تا آن اندازه مکنت نداشتند که از عهده این معامله برآیند ناچار در مقام فرار از لفظ سردار بلفظ امیر پناه بردند - امیر اعظم - امیر افخم - امیر مفتخم - امیر مکرم - امیر معظم - امیر اسعد - امیر امجد - امیر اشرف و امثال اینها و عمار قریب ایتقدار امیر پیدا خواهد شد که قاموس و صحاح و نهاییه ابن اثیر هم از عهده مضاف الیه آنها بر نیاید چنانکه نسبت بسالار و سردار و وزیر و مشیر شده است . زهی سعادت ما که در عصری واقع شده ایم که عده امر کننده و فرمانده بر اتمز یادتر از امر شنونده و فرمانبراست .

.....

### سبزه قبا

گویا بشر بخل و حسد را از طبیعت باورث برده . سالها میگذرد و هنوز هر گاه قیافه اندوهگین آن جوان دانشمند را بخاطر میآورم فشاری بردلم وارد میشد . جوان که همیشه از زشتیهای طبیعت و بدیهای بشر رنج میکشید دو سه روز بود یک پرنده کوچک و زیبا ، یک سبزه قبا یا خوشگل و خوش رنگ بدست آورده خاطر خود را بآن مشغول داشته بود ، از دیدنش لذت می برد و غمهای زندگی را فراموش میکرد .

روزی که سخت محو تماشا میسبزه قبا بود هوس کرد عکس او را بکشد کاغذی برداشت و مشغول شد ، دانشمند جوان نقاش نبود اما همینکه روز بیابان رسید هیچگونه تفاوتی میان پرده نقاشی با پرنده اصلی نبود جز اینکه یکی جاندار بود و دیگری بی جان . ذوق و وجدی تمام جوان حساس را فرا گرفت ، هرگز آن اندازه شادی در خود احساس نکرده بود ، هر دو را مینگریست و از شباهت کاملشان لذت می برد .

آنشب باخوشی و مسرت به خواب رفت ، بامداد باشعف بسیار بتماشای پرده نقاشی و سپس بدیدار سبزه قبا شتافت ولی ناگهان برجای خشک شد و دو قطره اشک از چشمانش فرو چکید ، بجای پرنده کوچک مشتی پر سبز و چند قطره خون بود ، گریه نابکار کار خود را کرده بود گویا طبیعت با بی رحمی و تمسخر میگفت « همان یکی که خودت کشیدی

ماه منیر افشار « بس است ! »